بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كن لوليك الحجه بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكنه ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم.

بحث در تفسير الميزان در سوره بقره آيات هشت به بعد بوديم باز هم بسم الله الرحمن الرحيم و من الناس من يقولوا امنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين يخادئون الله والذين آمنوا و ما يخطئون الا انفسهم و ما يشعرون في قلوبهم مرضا فزادهم الله مرضا و لهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون واذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون علي انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون و اذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس قالوا انؤمن كما آمن الصفحا علي انهم هم الصفحاء و لكن لايعلمون و اذا لغوا؟؟؟ الذين آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا الي شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزئون الله يسهتهزء بهم و يمد في طغيانهم يعمهون و باقي آيات كه انشاءالله خدمت دوستان هستيم در اين آيات شريف كه دستة سوم آياتي است كه در سوره شريفه بقره مطرح مي فرمايند در دسته اول بخصوصيات اهل ايمان پرداخته اند در دسته دوم كه ختم الله علي قلوبهم ان الذين كفروا سواء عليهم ءأنذرتهم ام لم تنذرهم كه دو آيه بود بخصوصيات اهل كفر پرداخته اند و در دسته سوم به اهل نفاق مي پردازند يعني از ابتداي قرآن كريم كه اين سورة طويل واردش مي شود در اين سوره مفصله قرآن از ابتدا مرزبنديها را به جاي مفاهيم در افراد قرار داده و سه دسته افراد را با همديگر قياس مي كند كه بحث بسيار مصداقي است چون هدايتگري است بحث هدايتي است منتها براي هر يك از اينها هم تابلويي قرار مي دهد كه حالا آن را انشاءالله در بحث ديگري يك دفعه ديگري كه هر يك را تابلويي برايشان قرار ميدهد در اينجا تابلويي كه براي اهل نفاق قرار ميدهد با اين عنوان و من الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر و ما هم بمؤمنين اين تابلوي بحثشان است يعني علت اينكه تمام رفتارهايشان تمام كردارشان و تمام اعتقاداتشان تفسير مي شود كرد با آن علت اين علت است كه اينها ادعاي ايمان به خدا و معاد را دارند اما مؤمن نيستند بعد تفصيل اين بحث را در آيات ديگر مي كندآنوقت يك نكته اين است كه در مورد اهل ايمان حدودا چهار آيه را ايشان در قرآن خداي تبارك و تعالي فرمودند در مورد اهل كفر دو آيه فرمودند در مورد منافقين سيزده آيه پشت سر هم در مورد منافقين آوردند براي اين جهت خيلي تفسيرهاي مختلفي كردند كه چرا سيزده آيه پشت سر هم در وصف منافقين و احوال منافقين وارد شده در حاليكه در مورد كفار و مؤمنين كمتر از اين ذكر شده البته در جاهاي مختلف مختلف وارد شده يعني ممكن است در جاي ديگري از قرآن احوال كفار پشت سر هم مفصلتر بيان شده باشد و يا احوال مؤمنين اما بالاخره در هر جايي نكاتي كه مطرح مي شود كثرت و آن غلت هر يك اشعار به مطلبي دارد شايد در اينجا بعضي از نكاتي كه فرمودند شايد بعضي اشاره به اين باشد كه حقيقتا ابتلاي به نفاق اشد از ابتلاي به كفر بوده چون كفر آشكارتر است نفاق براي جامعه مؤمنين يعني خود اين سوره نشان مي دهد كه در جامعه مؤمنين احوال مؤمنين بيشتر مورد نظر بوده چون سوره بقره سوره مدني است جايي بوده كه حكومت اسلامي تشكيل شده بوده لذا اينجا ممكن است ابتلاي مؤمنين سنگين تر بوده به نفاق و اينكه ممكن است خطر نفاق تهديد بيشتري براي مؤمنين باشد يا حتي لغزش بيشتري براي خود مؤمنين ايجاد كند گاهي خطر منافقين براي جامعه ايماني است گاهي خطر خود نفاق است براي مؤمن يعني مؤمن ممكن است با نشناختن درست نفاق كم كم به نفاق بلغزد كه همه اينها از اين آيات استفاده مي شود بخصوص كه اينجا بعد از اينكه جريان نفاق را مطرح مي كند برمي گرداند مسئله را در دو آياتي كه الان نخوانديم به دو مثال و دو مثل براي مسئله كه يكي سير آفاقي مسئله است يكي سير انفسي مسئله در رابطه با اهل نفاق كه مسئله را خيلي ملموستر بكند لذا با اين نگاه كه الان سيزده آيه پشت سر هم براي اهل نفاق مي آورد دو آيه قبل از اين براي اهل كفر آورده بود و چهار آيه قبل از ‌آن براي اهل ايمان آورده بود خيلي فرمايشات مختلفي در كتب تفاسير حالا اگر خواستيد رجوع كنيد ببينيد اقوال مختلفي ذيل اينكه چرا اين تعداد است آورده اند خيلي ها هم حرفهاي خيلي عالي است كه به كار مي آ‌يد اما منتها ما چون قرارمان بر اين نبود كه اقوال مختلف را در اينجا بياوريم ديگر خيلي به مسئله فقط همين اشعار مسئله تذكر مسئله كه اين سيزده آيه نكته دارد و شايد مهمترين نكته اش از جهت كاربردي چون نكات مفهومي زيادي ذكر شده آنها هم خوب است مفيد است اما ما نگاه كاربردي چون به مسئله داريم احساسمان اين است كه اين سيزده آيه براي اين است كه جامعه ابتلاي بيشتري براي شناخت منافقين داشتند در آن زماني كه سوره وارد شده و ممكن است هر جايي شبيه آن مورد باشد اين نكاتي كه در اينجا فرمودند كارساز باشد بخصوص كه سوره بقره سوره مدني است و در زمان تشكيل حكومت اسلامي است الان هم اين مسئله خيلي ابتلايش مهم است بعد نكات ديگري را عرض مي كنم يك بحث ديگري كه

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

قطعا اينطور است كه هر جا ايمان مطرح ميشود كفر و نفاق جزو لوازمش هستند والا اينطور نبود كه انبيا وقتي كه مي آيند باعث مي شود كه همه قواي افراد اشقيا و سعدا به فعليت برسد لذا هم اشقيا مبتلا به انبيا مي شوند هم سعدا مبتلاي به انبيا مي شوند مبتلا به معناي ابتلا آزمايش هر دو مبتلا مي شوند هر دو به انبيا لذا شقاوت اشقيا منصوب است به انبيا به جهت اينكه اگر اين نبي نبود و اين مرتبه فعليت هدايت نبود اين به اين مرتبه شقاوت نمي رسيد لذا دارد كه شياطين بعد از اينكه انبيا آمدند هر نبي اولوالعزمي كه آمد همچنان كه آسمانها از هم تميز پيدا كردند طبق روايات مي فرمايد آسمانها از هم تميز پيدا كردند تميز آسمانها به لحاظ جدا شدن خط سعادت از شقاوت است تفكيك سعادت از شقاوت است يعني آن سعادت كلي سعادتي كه در مقابل نداشت شقاوت نداشت كه در نظام تكوين بوده اين در نظام تشريع دائما مقابل پيدا مي كند و فعليت دارد لذا سمائي بعد از سمائي جدا مي شود از هم كه يك بحث جدي و مهمي است كه آن كه هفت آسمان را از هم تفكيك كرد البته در روايات دارد دين ختمي است و مهمترين ديني كه قبل از دين ختمي تميز آسمانها را در پي داشت طبق روايت شريف دين حضرت مسيح است كه چهار آسمان را از هم تفكيك كرد و آسمان چهارم را موجب تميز آسمانها تا آسمان لذا شيطان از آسمان چهارم به بعد رانده شد در آن روايات دارد كه اين بحث جالبي است در جاي خودش البته كسي كه دوست داشته باشد به رسائل توحيديه مرحوم علامه آنجا رجوع كند پس هرجا پاي ايمان وسط مي ‌آيد قطعا پاي نفاق و كفر هم مطرح مي شود منتها شناخت هر شيء هم به ازدادش است اينجا دو ضد در مقابل ايمان قطعا كفر و نفاق است منتها كفر را ايشان خيلي مختصر شناساند خداي تبارك و تعالي ايشان كه مي گوييم در تفسير نگاه مي كنيم خداي تبارك و تعالي كفر را در دو آيه اينجا بيان كردند نفاق را در سيزده آيه بيان در اين بود كه چرا در سيزده آيه كه اجمالا گذشت يك نكته ديگري كه اينجا ايشان بيان مي كند در ضمن آيات خدعه اينها است با خدا كه اينها خدعه كردند خدعه جنگ است ستيز است ور تقصير و كوتاهي است جهالت است تقصير از جهالت نشأت مي گيرد خدعه از علم يعني دارد بيان مي كند كه حال اين منافقين به گونه اي بوده كه يخادعون الله اينها در مقام ستيز و جنگ بودند نه در مقام كوتاهي و تقصير پس كساني كه افعالشان از روي جهل بود از روي نفهمي بود از اين دسته خارج مي شوند چون خدعه كسي كه دارد خدعه مي كند عالم به خدعه است طرف مقابلش را هم جاهل مي گيرد چون اگر طرف مقابلش بداند خدعه نيست اينها خدا را نعوذوبالله در مسئله در رابطه شان در نوع ايمانشان و كذبشان جاهل مي گرفتند كه فكر مي كردند دارند خدعه مي كنند يخادعون الله اينها در حال خدعه نكته دقيقي است خدعه جايي است كه انسان خدا را آن طرف مقابلش را جاهل فرض مي كند و اين خدعه براي خودش را نافع مي بيند يعني احساس مي كند اين برايش نفع دارد و در مقابل جهت مقابل هم جاهل به مسئله است چون اينطور است اين ستيز است حالا يك كلامي ديدم از خواجه عبدالله بود خيلي قشنگ بود كه دنباله اينجا كه حالا برايتان مي خوانم بعد بگذاريد اين خدعه را خيلي آنجا قشنگ بيان مي كند كه حالا باشد كه مي ترسم وقت هم بگذرد بعد جمله اش يك كمي طول مي كشد زيباست رجوع كنيد كشف الاسرار ميبدي كه منصوب به خواجه عبدالله است رجوع كنيد بخصوص در آن نوبه ثالثه اش را گاهي نكات خيلي زيبايي دارد كه انسان احساس مي كند كه تكان مي دهد انسان را مثل موعضات خيلي تند و تيز و خطابي دارد به انسان خوب است در اين مسئله آنجا رجوع كنيد يك كتاب قرآن و عقل هم تفسير آن را رجوع كنيد مرحوم آقا نورالدين عراقي هم آنجا هم تبيين آيات قرآن تطبيق آن با عقل كه بدون اينكه ما بخواهيم از روايات بهره بگيريم بدون اينكه بخواهيم از چيز ديگري بهره بگيريم چطور ميشود كه اين بيان عقلي باشد القرآن والعقل سه جلد است كتاب خوبي است آن زمان در حوزه اين سه جلد كتاب را معمولا به طلبه ها هديه مي دادند كه به زمان ما هم كشيد بعد از آن هم بود ولي الان نيست اين كتاب را همراه مثلا با بعضي از مؤسسات چاپ مي كردند مؤسسات خيريه هديه مي دادند كه داشته باشند جزو سلاحهاي طلبه ها باشد كه در ارتباط با ديگران است بعد بحث بعدي كه اين يخادعون هم گذشت في قلوبهم مرض است يعني اينها يخادعون خصوصيت منافقين بود كه اين خصوصيتشان اينها اين بود كه با خدا خدعه مي كردند خدا را جاهل فرض ميكردند و براي خودشان هم نافع فرض مي كرد اما و ما يخدعون الا ما انفسهم اينها خدعه نمي كردند الا با خودشان دو جهت دارد اينكه هر كسي در مقابل خدا قرار بگيرد جزاي عملش نقد نقد است چرا نقد نقد است از حيني كه عمل شروع مي شود جزا هم محقق است و ما يخدعون الا انفسهم جزاي خدعه خودشان است اولا يعني خداي تبارك و تعالي خدعه كار نيست اهل خدعه نيست خدا، اما كسي كه ظرفيتش ظرفيت خدعه است طلب خدعه را مي كند با فعل خودش خدعه را جذب مي كند به سمت خودش و از آن طرف هم خدا سريع الحساب است يعني تا اينها شروع مي كنند به خدعه شروع كردند به عليه خودشان كار كردن در آيه بعدي و بخصوص با جمله و ما يشعرون كه اينها يخادعون الله خدا را جاهل فرض مي كردند خداي تبارك و تعالي و ما يشعرون اشعار مي كند به اينكه اهل نفاق شعور ندارند اينها خدا كه جاهل نمي شود حتي به لوازم شما چطور مي خواهيد با خدا خدعه كنيد يعني د رافتادن با كسي كه علم مطلق است اين عدم شعور است في قلوبهم مرض خيلي تعبيرات عظيمي است في قلوبهم مرض در قلب اينها مرض است تفاسير مختلفي از في قلوبهم مرض شده بعضي ها في قلوبهم مرض را از باب بعضي از آياتي كه وارد شده گفتند منافقيني كه خيلي شديد نيستند علتش چيست علتش اين است كه واذا خلوا الي شياطينهم در ادامه آيات كه مي آيد همينها وقتي كه خلوت مي كنند با شياطينهم شياطينهم يعني آنهايي كه از اينها دورترند سرند در دوري اهل كفر نيستند اما سرند در دوري ش؟؟ دور است شياطين آنهايي كه در دورترين نقطه قرار دارند سرند در دوري اينها وقتي خلوت با آنها مي كنند حالشان اين است كه مي گويند ما با شماييم و اينها را استهزاء كرديم پس معلوم مي شود از اينها منافقتر از اينها دورتر هم معنا پيدا مي كند از اين قرينه بعضي ها خواستند بگويند في قلوبهم مرض اينها شدتشان كمتر است اما يك نكته عجيب اين است كه ما در سوره مدثر حالا ديگر من وقت نكردم آيه اش را الان دوستان اگر داشته باشند مي توانند بياورند قرآن هم اينجا هست منتها وقت تنگ است مي ترسيم زياد در سوره مدثر كه جزو اولين سوره هايي است كه در دوران سخت ترين مراتب ظهور اسلام كه هنوز به مرتبه ظهور علني هم نرسيده بوده همان دعوت مخفي بوده در مكه در آنجا هم في قلوبهم مرض هست اينكه در آن سوره آيه اش را كسي آورد در آن سوره هم به في قلوبهم مرض اشاره مي كند

سؤال؟؟؟؟؟

آنجا بين في قلوبهم مرض و كافرون تفكيك مي شود معلوم مي شود كه اينها غير از كافرون هستند چون في قلوبهم مرض اعم از اين است كه كفر باشد يا غير كفر در معناي اولي اما وقتي قسيم كافرون در آنجا مي ‌آورد و در اينجا هم قبل از اين احكام كافرون را بيان كردن بعد آمده حال منافقين را دارد مي گويد مي گويد في قلوبهم مرض نشان ميدهد كه في قلوبهم مرض غير از كفر است با اينكه كفر هم مرض است اما او از مرض گذشته كارش لذا به ختم الله رسيده بوده اما اين در قلبه مرض است اينكه در سوره مدثر في قلبه مرض ذكر شده با توجه به آنكه آن دوران دوران حتي تبليغ علني اسلام هم نيست نفاق در آنجا چه معنا مي دهد به نظر شما؟ چون يك زمان است كه هنوز حتي دوران ظهور اولي نبوده كه يك عده اي ايمان بياورند بعد در فشار هم باشند حتي بعضي ها مي گويند سوره مدثر قبل از اين بوده يعني اينطور نبوده كه حتي عده اي يك كمي مثلا خيلي سخت است يعني جزو آن چند نفري كه تازه ايمان آوردند مطرح هستند آن چند نفر اول ميگويد في قلبه مرض داريم آنوقت اين في قلوبهم مرض والكافرون يعني كافرون هم آنها نيستند كافرون هم جدا هستند نشان ميدهد كه بخصوص با توجه به آنكه منتظر اسلام بودند از قبل يهود منتظر اسلام بود يعني اصلا بشارتها مي دادند آمده بودند اطراف مكه و مدينه سكني گزيده بوده شايدنزديك صد سال بيشتر قبل از ظهور اسلام اينها بشاراتشان نويد اين را مي داد كه نزديك است آن ظهور علائم را مي ديدند و منتظر بودند علائم ظهور آن پيغمبر آخر الزمان را داشتند و نزديك مي ديدند و علائمش را داشتند اينها آمده بودند از اين آيه برمي آيد كه شايد نكته اين باشد كه بعضي از اينها از ابتدا چون منتظر بودند آمده بودند اصلا قصدشان قصد اين بود كه در اين تشكيلات قرار بگيرند تا بتوانند چون يقين داشتند خيلي عجيب است كه اين عالم گير مي شود يقين داشتند كه اين سلطه بسط پيدا مي كند والا اهل اين نبودند كه دنيايشان را خراب كنند بخاطر اينكه بخواهند در اينجا نفاق به خرج بدهند نه اين معامله را نمي خواستند دنياشان را مي خواستند اما اين دنيا را يقين داشتند كه برايشان ايجاد خواهد شد آن هم چه زماني آن هم صدر اول اسلام در دوراني كه هنوز اسلام علني نشده در دوران خفاي كامل است چند نفر اول كه ايمان آ‌وردند آنجا حتي يقول آن كساني كه في قلوبهم مرض والكافرون از اين مي فرمايد كه ماذا اراد چه ا راده كرده از اين آيات يعني از آن طرف هم مي ترسيدند دائما هم كه آيه اي در وصف اينها و هر چيزي كه نازل مي شد دائما دنبال اين بودند كه اين را در عين پشتيباني كه خودشان را پشتيبان نشان مي دهند منحرفش بكنند لذا بعضي ها قائلند به اينكه في قلوبهم مرض اشد از منافقين عادي است كه مثل آن عبدالله بن ابي يا امثال آن بودند كه آنها منافقين عادي بودند آنها مثل سرباز نفاق بودند حتي مثل عبدالله بن ابي كه خيلي معروف بوده اين ها سرباز نفاق بودند منافقين مهم كه في قلوبهم مرض بودند و از صدر هم بودند كه سوره مدثر حاكي بر اين است اينها كساني بودند كه پشت كار بودند اينها را هم به كار مي گرفتند هيچگاه هم آشكار نمي شدند هيچگاه هم آشكار نمي كردند خودشان را اگر آنطور باشد آن موقع با اين بياناتي كه در اين آيه آمده سازگاري مسئله هم خيلي بيشتر مي شود هم آياتي كه في قلوبهم مرض در چندين جاي قرآن آمده نمي دانم جايي براي دوستان گفتم يا نه ولي خيلي جالب است اگر اين رگه را پيدا كنيد كه از سوره مدثر شروع مي شود تا سوره هاي مدني و حتي آخرين سوره هايي كه نازل شده بر پيغمبر تا آنجاها همين رگه ها و ريشه هاي في قلوبهم مرض از جهت تاريخي سير دارد لذا بعضي ها قائلند كه في قلوبهم مرض اشد نفاق است اين هم يك نكته در رابطه با في قلوبهم مرض

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

الان تطبيق نكنيم تا اينكه اصل مسئله را قبول بكنيم كه از قرآن ما قبل از اينكه بيايم اول اسم ببريم بعد ديگر كسي تفسير را قبول نمي كند اول بيايم با زبان خود قرآن بگوييم قرآن اينطور مي گويد پس معلوم يم شود في قلوبهم مرض عده اي بودند در زمان صدر اسلام بودند با مؤمنين همراه بودند غير كافرين بودند قرآن مي فرمايد اگر ما اين طور بيايم جلو بيايم جلو اين رگه قطعا خيلي ها را خارج مي كند در صدر اسلام عده اي را كه بخاطر حفظ وجه شان مي خواستند هم با كفار باشند هم با مؤمنين باشند صدق نمي كند چرا؟ چون مؤمنين وجه اي نداشتند آن زمان، در فشار و مذيقه و اين خيلي سخت بوده اما وقتي كه وارد مي شويم خدا رحمت كند آقاي احمدي ؟؟ مي فرمود كه در جريان شعب ابي طالب كه تازه بعد از اين جريان سوره مدثر در شعب ابي طالب مي فرمودند همه مسلمانها را در شعب قرار دادند الا يك نفر خيلي عجيب است كه اين در وصف اينكه يك نفر نيست خيلي توجيهات است با اينكه ايمان او اسلام او آشكار بود اينطور نبود پنهان كرده باشد اما او در شعب نبود و حتي ذكر مي كنند كه اين براي مؤمنين آذوقه و توشه مي آورد تا نزديك آن تنگه رها مي كرد و بعد مي رفت كه اينها بگيرند بردارند ببرند و هيچ مشكلي سختي در صدر اسلام حتي در دوران شعب بر او وارد نشد جزو اولين ايمان آورندگان بوده هيچ مشكلي هم برايش وارد نشد حالا اينها را در دنباله بايد تطبيق كرد اينها را يعني اول نيايد تطبيق كنيد اسم بگوييد بعد ديگر ايجاد موضع بكنيد بعد ديگر طرف بگويد تو هر چه مي گويي با موضعت مي گويي بگوييد ببينيد قرآن چه مي گويد چرا با في قلوبهم مرض آنجا با في قلوبهم مرض چه معنا مي داده چطور مي شود حتي با منافقين هم حتي تفكيكشان مي كند در عرض هم مي آورد كه في قلوبهم مرض والمنافقين در آياتي كه من آن دفعه ديدم حتي گاهي در عرض منافين ميآورد اينها را مي گويد اينهايي كه في قلوبهم مرض والمنافقون كه مثل اينجا كه مي گويد والكافرون آنجا مي گويند والمنافقين اين نگاه نشان مي دهد كه في قلبهم مرض يك مسئله شديد است يك مرض معناي فقط مريضي آن حالت ابتداي مريضي نيست يك مرضي است كه شدت مرض است اگر با اين نگاه آمديم اصطلاح مي شود في قلبه مرض يعني منافقون والذين في قلوهم مرض در عرض هم مي آورد نه منافقوني كه في قلوبهم مرض است كه آنجا در عرض است مثل اينجا كه يقول المنافقون در اينجا در سوره اي كه در مدثر بود في قلوبهم مرض والكافرون آنجا اين دو را در عرض هم مي آوريم اينجا اين دو تا را در عرض هم مي آوريم معلوم مي شود كه اين دو در يك دسته اي هستند منتها اين دسته هم خصوصيات خاصي دارد كه اگر كسي يك تحقيقي يك دفعه ديدم يك كسي كرده بود خوشم آمد اما متأسفانه اين چاپي هم نبود من هم الان ندارم اگر داشتم آن را يك مطالعه كردم ديگر آن هم چاپ نشده آن هم خوب در آورده بود همه آيات را در آورده بود زحمت كشيده بود الان نمي دانم كجاست و چيست

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

عده اي از يهود نه همه يهود عده خاصي كه اينها بخاطر اينكه بخصوص با آيات ديگر في قلوبهم مرض بخاطر اينكه منتظر و ‌آماده بودند يقين داشتند خودشان را در قالب اسلام درآوردند

سؤآل؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

عرض كردم بگرديم ببينيم كه چه كساني ايمان آورده بود ممكن است دسته نبودند ممكن است افراد بودند

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟

حالا دنبال مسئله را بگرديد بخواهيد يك احتمال ديگر است ممكن است طرف يهودي نباشد اما به تعاليم يهود يقين داشته است مطلع بوده است آگاه بوده مي دانسته و چون مي دانسته بهترين فرصت را همين مسئله مي ديده يقين داشته آن چيز را كه آن مي گفته اين شدت ايجاد مي كند كه اينها با اطلاع يخادعون الله خدعه با خدا كردند با علم در مقام ستيزه با خدا بودند و اين را هم دقت كنيد تمام اين مسائلي كه در رابطه با كفر مي فرمايد قرآن كريم خداي تبارك و تعالي يا در رابطه با نفاق مي فرمايد يا در رابطه با اين في قلوبهم مرض مي فرمايد تمام تشكيكي است يعني اينطور نيست كه ما وقتي احوال كافر را مي خوانيم بگوييم اين كه به ما مربوط نيست يا اهل نفاق را يا في قلوبهم مرض را مي خوانيم بگوييم اينكه ديگر به ما مربوط نيست اينها از يك نقطه آغاز مي شود و در يك نقطه اي شدت پيدا مي كند حالا اينكه اينجا عرض كردم اين نكته را از امام ره خدمتتان بخوانم كه

سؤال؟؟؟؟؟

آن ب؟؟‌يهود است آتيناهم الكتاب

سؤال؟؟؟؟؟؟

بله، منتها حالا اين شناخت يا يهودي بوده اين شناخت را داشته يا با يهوديان مرتبط بوده و علم داشته به آن چيزي كه يهوديها داشتند و علاوه بر علم اعتقاد هم داشته يقيني هم هست يعني ريسك بالا بوده نه اينكه ريسك پايين باشد احتمال بدهد يقين داشته

سؤال؟؟؟؟

بله ملاك اين علم است منتها ممكن است يهودي هم نباشد لذا در تاريخ نگرديم دنبال اينكه چه كسي يهودي بوده اين طوري بوده ممكن است يهودي هم باشد ممكن است يهودي هم نباشد علم داشته و به علم خود يقين داشته امام مي فرمايد كه در همين ذيل في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون مي فرمايد كه چگونگي و مراحل تنزل و سقوط نفس اگر مرآت مصفاي نفس را مواجه با عالم كدورت و ظلمت و دار طبيعت كه اسفل سافلين است كند يعني اين آينه مصفاي نفس به سمت طبيعت به سمت طبيعت يعني طبيعت مؤثر باشد در وجود او و اين متأثر باشد از طبيعت حالا اين تأثر ممكن است مراتب داشته باشد كم كم اين آينه مثل اين گل آفتابگرداني كه به سمت آفتاب مي چرخد اگر ميل به طبيعت در وجودش شديد شد و زياد شد اين به سمت طبيعت مدام شديدتر مي چرخد آفتابش مي شود طبيعت اگر آفتابش شد طبيعت و كامل به سمت او چرخيد ديگر آن موقع مي شود في قلوبهم مرض مي فرمايد اگر مرآت مصفاي نفس را مواجه با عالم كدورت و ظلمت و دار طبيعت كه اسفل سافلين است كند به واسطه مخالف بودن آن با جوهر ذات او كه فطرتش است كه از عالم نور است كم كم كدورت طبيعت در ا و اثر كند و او را ظلماني و كدر كند و غبار و زنگار طبيعت وجه مرآت ذات او را فراگيرد پس از فهم روحانيات كور شود يعني همان مقداري كه به سمت آن مي آيد به همان مقدار كوري ايجاد مي شود اينطور نيست كوري يك دفعه اگر در ادامه مي فرمايد صم بكم عمي فهم لايرجعون اين يك دفعه محقق نمي شود بلكه هر حكم طبيعتي را كه تن داد يك كوري و يك گنگي و يك كري است تا اينكه تك تك اينها مضاعف مي كند تا كور مطلق و گنگ مطلق و كر مطلق صدق كند يعني مرتبه به مرتبه لذا اينطور نيست كه ما بگوييم الحمدلله كه ما از في قلوبهم مرض الحمدلله از نفاق الحمدلله از كفر به دور هستيم نه اينطور نمي شود گفت چون ممكن است ما هم خطاي در نعوذوبالله ابتلاي معصيت داشته باشيم اين مي شود يك مرتبه از ميل به طبيعت اين ميل به طبيعت كوري است كوري منتها كوري به مقدار خود اين پس از فهم روحانيات كور شود و از ادراك معارف الهيه و فهم آيات ربانيه محروم و محجوب شود و كم كم اين احتجاب و ؟؟‌روز افزون گردد تا آنكه نفس سجيني و از جنس سجين گردد في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا، يعني اين دائما رو به تمام نشده مرتبه اش رو به شدت در مرض است والذين كفروا اوليائهم الطاغوت يخرجونهم من النور الي الظلمات اين هم مربوط به كفاري است كه من النور الي الظلمات هنوز صدق مي كند يعني هنوز نور در وجود اينها باقي است غير از آن اوج كفر است كه ختم الله علي قلوبهم است كه آنها ديگر هيچ وجهي از نور در وجودشان نيست اگر يادتان باشد لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعين لايبصرون بها و لهم آذان لايسمعون بها اين آنجايي مي رسد آنها اما اينجا كفر مراتب دارد والذين كفروا اوليائهم الطاغوت يخرجونهم من النور الي الظلمات و جعلنا علي قلوبهم اكنت ان يفقهوا اول سنگيني و كن ايجاد مي شود و في آذانهم وقر در گوشهايشان سنگيني ايجاد مي شو بعد كري ايجاد مي شود اول سنگيني است اول نسبت به شنيدن حق انسان احساس سنگيني مي كند اين ايشان ادامه دارد بعد مي فرمايد كه در آيات شريفه به اين دو مقام خيلي اشاره شده و يكي از اهداف علاج نفوس و /؟؟؟؟‌اين را راههايش را ايشان مي فرمايد و بعد معرفي مي كند من عمدا از امام تعمد دارم كه گاهي مي آورم تا

سؤال؟؟؟؟؟

اين جملاتي را كه امام در رابطه با سوره هاي مختلف آيات مختلف آورده را در پنج جلد جمع كردند اينها را چون امام خودش ننوشته هر جا صحبتي بوده نوشته اي بوده استشهاد كرده را جمع كردند اين در جلد دوم اين تفسير قرآن مجيد است برگرفته از آثار امام خميني صفحه 264 بعد نكته ديگري كه مي خواستم عرض كنم اين است كه

سؤال؟؟؟؟؟

حالا باشد اين بحث قلب ‌انشاءالله در يكي از بحثهاي اگر كسي خواست بحث قلب را خوب دقيق كاربردي و نه مفهومي به كتاب آن رساله محبت آقاي آيت الله شجاعي رساله محبت و نه رساله ديگر در آن رساله و دو سه تا رساله و مقاله اولش ايشان آنجا اين بحث را رابطه قلب را سمع و بصر را اين كه ادراكات به قلب برمي گردد و قلب به چه معنايي است و حقيقت قلب و حقيقت فهم و ادراك در قرآن به قلب نسبت مي دهد چيست آنجا نه به معناي تخصصي بيايد همه را احصاء بكند اما به معناي كاربردي آنجا آورده به معناي اگر كسي مي خواهد متأثر بشود آنجا آورده مي تواند به آن دو سه مقاله رجوع كنند مقاله خوبي است ايشان بحث قلب را در آن رساله اول مجموعه مقالات البته دقيقتر باز كرده اينجا كاربرديتر باز كرده اگر خواستيد آنجا رجوع كنيد حالا آن بحث را يكجا مي رسيم ايشان قلب را مطرح مي كند همه ابزار ادراك را منابع ادراك را بحث مي كند آنجا انشاءالله چون اينجا ايشان نفرمودند ما هم مطابق با فرمايش ايشان اينجا عبور مي كنيم

سؤال

في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا كه خداي هم جزاي اين ها را ازدياد مرض قرار مي دهد يعني اين ازدياد مرض جزايي است اين دائما لفظ جزايي را يادتان باشد تكرار كنيد تمام آياتي را كه در رابطه با مكر الله و مكروا و مكر الله والله خير الماكرين تمام اينها نظام اين اصطلاح روايت است توحيد صدوق كه به اين باب رجوع كنيد الله يستهزء بهم والله خير الماكرين فزادهم الله مرضا خدعه خدا با تمام اينها بيان جزا است والا ابتدائا از خداي تبارك و تعالي اينها امكان ندارد نشأت بگيرد چون رحمت مطلقه و از رحمت مطلقه به غير از وجود نشأت نمي گيرد بغير از خير نشأت نمي گيرد لذا اينها استنادشان به خدا استناد جزايي است استناد جزايي يعني چه؟‌يعني طلب و تقاضاي اين وجود اين و خداي تبارك و تعالي اين تقاضا را بين اجابتش و تحققش و اين سؤال مانع ايجاد نمي كند براي اجابت اين مانع ايجاد نمي كند مي توانست مانع ايجاد كند ما هم در وجودمان تقاضاهاي گاهي خطا هست اما خدا اجابت اينها را بين اجابت اينها و سؤالي كه ما داريم حائل ايجاد مي كند كه هيلوله باعث مي شود به اجابت نرسد اين يك قاعده است اين هم از رحمت حق است اما اگر تقاضا نسبت به خطا نسبت به گناه نسبت به بدي شدت گرفت آن هيلوله الهي برداشته مي شود و اجابت خدا يعني برداشته شدن آن هيلوله و حائل نه اجابت خدا يعني خدا اجابت مي كند و مي دهد به او اين را چون از خدا غير از خير كه نشأت نمي گيرد كه يعني برداشته شدن آن هيلوله لذا ذيل اين كلام بلند لاحول ولا قوه الا بالله العلي العظيم رواياتي كه وارد شده همين را بيان مي كند لاحول عن المعاصي ولا قوه علي الطاعه الا بالله العلي العظيم بعد مي گويد لاحول عن المعاصي حائل و هيلوله در روايت مي فرمايد اين خداي تبارك و تعالي بعد روايت تفسير مي كند كه اگر هيلوله نباشد اين مبتلا مي شود و خداي تبارك و تعالي در بسياري از موارد هيلوله ايجاد مي كند چنانچه مي فرمايد كه ما متأسفانه آيات را كه انسان حفظ نيست خيلي ضرر و آن خسرانش معلوم مي شود آن در آياتي كه مي فرمايد به بعض ما كسبوا ما اينها را مبتلا مي كنيم آيه چيست و لقد افلا اخذناهم ببعض ما كسبوا اول آيه ان الذين تولوا منكم كساني كه پشت كردند اينها در روز جنگ احد ان الذين تولوا منكم اينهايي كه پشت كردند علت پشت كردنشان اين بود كه اينها استزلال با استزلهم الشيطان شيطان اينها را به ذلت و خطا انداخته بود وذلت و خطايي كه شيطان اينها را انداخته بود بعضي آنجا آشكار شد نتيجه اش بعضي در حاليكه اكثر اينها را خدا افلا عنهم از اينها گذشته بود بعضي كه آشكار شد شد پشت كردن در جنگ احد آن هم پشت كردن به پيغمبر كه باعث شد هفتاد مؤمن شهيد شوند هفتاد مؤمن در جايي كه شماره مؤمنين قابل شماره بود قابل احصاء بود تعداد داشتند مي شد بشماري كه شصت و خورده اي از انصار بودند چهار پنج تا از مهاجرين بودند اينها شهيد شدند اين تازه به بعض ماكسبوا بود و تازه خدا از اكثرش گذشته افلا عنهم از اكثر آن خطاهاي ما گذشته يعني آن هيلوله را ايجاد كرده با اينكه تقاضاي وجودي ماست تا اين كسبي كه كرديم اكتسبابي كه كرديم خطا بوده دنباله اش يك خطاي ديگري را جزم كند خدا هيلوله ايجاد كرد تا اين تقاضا محقق شود اما آنجايي كه يك قسمتي از آن را بعض ما لذا يك دفعه بعضش كه اشكار مي شود مي شود آني كه در جنگ پشت مي كند خدا با رحمتش با ما چه كرده اگر قرار بود يكي از خطاهاي ما يكي از آنها آشكار شود و نتيجه اش مي شود مثل پشت كردن به پيغمبر در جنگ احد و كشته شدن آن مؤمنين و زخم خوردن پيغمبر اميرمؤمنان و اولياء‌ تام الهي كه چه عقابي دنبال آن است ما نمي دانيم، اما اين سرايت دارد در هر زماني مخصوص آن زمان نيست گاهي مي بيني يك كسي يكدفعه در انقاب برمي گردد يكدفعه پشت مي كند انسان تعجب مي كند كه چرا كه اين انما استزله الشيطان اين به بعض ما كسبوا است پس اگر ما هم اين اكتسابات را داريم مي توانيم مطمئن باشيم كه در آن لحظه هاي بحراني بعضي از اينها هيلوله الهي برداشته نشود و يكدفعه برنگرديم اگر اين نگراني ايجاد شود توبه دائمي را مي طلبد لذا انسان حالت توبه دائمي پيدا مي كند لذا انبيا تواب بودند هيچ به خودشان اميدوار نبودند كه نكند آن هيلوله الهي برداشته شود و مبتلا شوند اينها به خودشان هيچ اعتمادي نداشتند، هر چه مي ديدند از آن ارتباط با خدا مي ديدند و از قطع اضافه اشراقي الهيه؟؟ دائما نگران بودند

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

از وسوسه نمي ترسيدند آخرين جمله را كه گفتيم اگر دقت مي كرديد از قطع اضافه اشراقي الهيه؟؟ ترس داشتند كه آن فيض و امداد الهي يك لحظه قطع شود

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

ببينيد اگر ما براي خودمان مالكيت ببينيم بله قطع نمي شود چون مي گويد كه ما كه داريم يك چيزي بايد عارض شود اما اگر اعطا ببينيم و خودمان را فقر و ظلمت م؟؟‌به غير از آن ببينيم مي گوييم ما كه قابليت نداريم او دارد اعطا مي كند هر لحظه بخواهد به قابليت من نگاه كند قطع اطا؟؟است

يعني وقتي به خودشان نگاه مي كردند چه بودند نااميد بودند وقتي به اعطاي الهي نگاه ميكردند البته اميدوار بودند لذا آنجاهايي كه به خودشان نگاه مي كردند در خلاصه كمال تضرع به درگاه الهي عز و لابه داشتند گريه مي كردند حقيقتا چون ميديدند لذا اگر امام سجاد مي فرمايد ان اذل الاذلي مي ديدند آن حقيقت خودشان را لذا هر چه شهود شديدتر شود آن تاريكي و ظلمت حقيقت خود را بدون ارتباط با آن حقيقت بيشتر مي يابند لذا عزت ربوبيت با ذلت عبوديت همراه است ذلت عبوديت براي ديدن خودي است كه مطلق ظلمت است كه واگذار شده رها شده هيچ و پوچ است او را آنها مي ديدند لذا تا به خودشان نگاه مي كردند عز و لابه داشتند تا به او نگاه مي كردند آنجا دلال و غنج داشتند كه حالا آنها در بحثمان دور مي شويم مي ترسيم اين آيات را يك كمي جلو برويم في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا اين سير بحث مرض را در آيات قرآن في قلوبهم مرض را پي بگيريد جاي تأمل دارد بعد مي فرمايد كه و لهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون دنباله اين في قلوبهم مرض فزادهم الله مرض عرض كردم اينجا بحثهاي علمي زيادي هست من هم رجوع كردم حقيقتا بي رجوع نبودم شايد براي اين چند تا آيه امروز نزديك چهار ساعت مطالعه كردم ولي قصدم نيست آنها را بيان كنم يك كمي كاربردي مي خواهم نگاه باشد كه انسان احساس بكند برود در صحنه اين آيات و مخاطب آيات خودش را ببيند نرويم به آينه نگاه كنيم بخواهيم تحليل وصف آينه بكنيم كه اين جنسش چيست بخواهيم ببينيم در آينه خودمان را ببينيم آيات قرآن براي هدايت است با اين نگاه آن هم محفوظ خوب است آن هم در تعملات انسان لازم است اما بيشتر نگاهمان اين طور باشد كه مرحوم علامه اينطور سوق دادند اينجا مي فرمايد كه و لهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون فعل اينها حقيقتش دروغ بود چون اينها خودشان را در بين مؤمنين مؤمن نشان مي دادند و وقتي كه خلوت مي كردند با شياطين خودشان را از آنها نشان مي دادند اينها جانشان با دروغ عجين شده بود اين بما كانوا يكذبون اين حقيقت وجود اينها را شامل مي شود يعني كذب و دروغ جان اينها را فراگرفته بود چون كذب همه وجود اينها را فراگرفته بود عذاب اليم دنباله اين كذب است اين كذبي است كه منتها همه اينها را باز تشكيكي ببينيد يعني هر مرتبه كذبي عدم تطبيق ظاهر با باطن يك مرتبه كذب است و هر مرتبه كذبي مرتبه اي از عذاب را تا اينكه كذب تام شود و عذاب اليم شود پس بايد حواسمان باشد كه هر عدم تطابق ظاهر و باطني به سمت نفاق حركت كردن است و هر به سمت نفاق حركت كردني مرض است و اين مي رساند همانطور كه امام فرمودند دائم در شدت خودش تا به اوج برساند لذا علت اينكه اينها در قلبشان مرض است و علت اينكه اينها به عذاب اليم مبتلا مي شوند را كذب اينها مي بيند بما علت بيان مي كند بما كانوا يكذبون به سبب كذبشان پس اگر يك زماني مي خواهيم مبتلا به اين رتبه نشويم بايد هر جا كذبي در وجودمان محقق مي شود جلويش بايستيم جلوي كذب ايستادن جلوي ا ين كذب دروني ايستادن جلوي نفاق و مرض ايستادن و جلوي عذاب اليم ايستادن است لذا اينجا هم نگاه عملي كنيم خودمان در اين مرتبه مخاطب ببينيم و اذا قيل لهم لاتفسدوا في الارض قال انما نحن مصلحون اينها يك موقع است يك كسي خودش را مصلح مي بيند واقعا اما يك زمان است يك كسي خودش را مصلح نمي داند اما مصلح جلوه مي دهداينها با هم متفاوت است يك زمان يك كسي خطايي كرده واقعا دارد خطا مي كند اما خودش را مصلح مي بيند اين يك نقص است اما يك زمان است كه يك كسي مي داند اين خطا است اما جلوه مي دهد درست اين خيلي خدعه و ستيز اين است از آيات برمي آيد كه اينها مي دانستند مصلح نيستند اما خودشان را مصلح جلوه مي دادند البته در بعضي از تفاسير ذكر كردند كه بعضي از اين منافقين نه في قلوبهم مرض بعضي از منافقين خود را مصلح مي ديدند به اين گونه كه پيغمبر كه آمده باعث شده دودستگي نفاق در خانواده ها اختلاف جنگ ستيز ايجاد شده اينها خودشان را مي گفتند ما آمديم تا در بين مسلمين اخبار مسلمين را مي بريم براي غير مسلمين و كفار و ديگران تا آنها قدرت پيدا كنند بر اينها و اينها را از بين ببرند تا با اين قدرت پيدا كردن و از بين بردن مسلمانها صلح ايجاد شود فلسفه داشتند براي خودشان خودشان را مصلح مي ديدند واقعا مي گفتند ما مصلح هستيم واقعا اگر داريم اينجا دورويي به خرج مي دهيم اين دورويي ما برمي گردد به يك غايت عظيمي كه آن غايت عظيم ايجاد صلح در جامعه است ايجاد صلاح در جامعه است كه جامعه برگردد به آن قبل از پيغمبر چطور وقتي پيغمبر آمد بين پدر و پسر اختلاف افتاد پدر شد كافر پسر شد مؤمن يا بالعكس خانواده ها در آن اختلاف شد اينها گفتند ما مي خواهيم نجات بدهيم قتل و گاهي جنگ بين مسلمانها و غير مسلمانها ايجاد شد باعث شد كه اقوام در قبال هم بايستند حتي آن اقوامي كه قبلا با هم متحد بودند اينها منتها يك جنبه را ديدند آن صلحي كه ايجاد شد با همه اينها با خودشان مصلح مي ديدند كه ما مي خواهيم اينها را ريشه كن كنيم بعضي ها هم اين را ذكر كردند

سؤال؟؟؟؟؟

سنت استدراج و املا او البته گاها نقل مي شود كه اين مربوط به مؤمنين است اما گاهي اعم كردند گفتند كه او به غير مؤمنين يعني منافقين هم برمي گردد اما معمولش اين است كه سنت املا و استدراج و اينها برمي گرد به مؤمنين

سؤال؟

منتها آن هم برگشتش به اين است كه خداي تبارك و تعالي خدا فوت در اخذ ندارد لذا فوت در اخذ باعث مي شود تعجيل در اخذ محقق بشود اگر و اخذوا من مكان قريب در مورد خدا صدق مي كند كه از دروني ترين لايه هاي وجود شخص اين اخذ محقق مي شود اخذوا من مكان قريب نه مكان يعني بيرون او بحث خيلي عظيم مي شود حالا بحثش را در بحثهاي آنجا مي آوريم لذا مي فرمايد و اذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون پس دو دسته شدند بعضيشان واقعا اعتقاد داشتند كه مصلح هستند بعضي في قلوبهم مرض برمي گردد اينها اعتقادي به صلاح نداشتند اما شعارشان را اصلاح قرار داده بودند لذا دارد در زمان ظهور كه حضرت ظهور مي كنند وقتي حضرت نداي مباركشان همه عالم مي شنوند بلافاصله بعد از آن در بعضي از روايات دارد يك ندا در بعضي روايات دارد كه چند ندا تا غروب آنروز داده مي شود و آن را هم همه مي شنوند و شعار و دعوت همه آنها هم به اصلاح است آنقدر شعارها زيباست يعني كسي دعوت به افساد نمي كند اگر امروز حتي شيطان پرستي را به عنوان شيطان پرستي ذكر مي كنند براي آن هم يك غايت مصلحانه مي بينند حتي اگر خبيثترين كارها را مرتكب مي شوند آنها هم برايش اگر در تفاسيرشان دقت كنيد در بياناتشان يك غايت به پليدترين كارها خودشان را مرتكب مي كنند برايش يك غايت مصلحانه مي بينند هيچ كسي دعوت به افساد نمي كند اين خلاف نظام فطرت است حتي آن هم با اين خلاف نظام فطرت حركت نمي كند هر چند فعلش خلاف نظام فطرت است بعد مي فرمايد كه علي انهم هم المفسدون چرا اينها مفسدند هم مفسدند به لحاظ خودشان هم مفسدند به لحاظ اجتماع چرا؟ به لحاظ خودشان چون اينها صدر آيه يقول آمنا بالله و باليوم الآخر يوم آخر اگر كسي معتقد باشد يعني ابديت اينها دارند ابديتشان را خراب مي كنند يا خير؟ يخربون بيوتهم بايديهم هستند يا خير؟ بيوتشان يعني آن دار باقيشان را يخربون بيوتهم بايديهم چون مي شناسند چون مي دانند پس يخرب آن كسي است كه يخربون بيوتهم بايديهم در دايره خودشان در دايره اهل ايمان هم مؤمنين هم همينطور اينها دارند با نور هدايت مي جنگند جنگيدند با نور هدايت لو د ادن نور هدايت اخبار هدايت را به كفار نقاط ضعف اهل هدايت را به كفار دادند تا آنها مس؟؟ ‌بشوند اين فساد است ديگر جنگ را اينها دامن مي زدند يعني منافقين در تمام حركتها جنگ را دامن مي زنند اگر جنگ را فساد بگيرند علي انهم هم المفسدون خودشان مفسدند آن هم بخصوص با تأكيد علي و انهم و هم كه همه اينها تأكيد در تأكيد در تأكيد است كه انگار انحصار دارد در فساد اينها علي انهم هم المفسدون و لكن لايشعرون اينها نمي فهمند.

سؤال؟؟؟؟؟

اين حالا جالب است نكته اش يادتان باشد كه اين نكته اش را جلسه بعد را لا يشعرون لا يشعرون برمي گردد به اينكه آيا آنجايي كه مي دانند و اين كار را مي كنند اطلاق شعور به اينها مي شود يا لايشعروني كه خداي تبارك و تعالي مي فرمايد يعني آنجايي كه مي فهمند و علم دارند به نظر خودشان و خلافش را انجام مي دهند باز هم لايشعرون بر آنها صدق مي كند اين شعور و ادراك ندارند هر چند خودشان را صاحب ادراك مي دانند.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته